

من پیرِ می فروشم در کلبه خرابات
خواباندهام چو دل را اندر شراب عیسی
چون نوشم هر دم این می در جام آسمانی
من در زمین حقم نی در فضای اوهام
دیدم خدا به چشم اندر لباس عیسی
چون مست جام اویم هوشیارم اندرین ره
تنها جلال و عدش طالب شدم چو از دل
پر شد کنون کتابم از شرح حال عیسی

نی عابدی به معبد مشغول حفظ آیات
زین رو نمی شناسم این ناله و شکایات
فکرم رود مداوم اندر پی سماوات
باشد دلیل عیسی بر او کنم مباحات
دیدن بود گواهم نی گفته و روایات
ماتم چرا بگیرم از بهر رفع حاجات
دیدم حضور او را در سجده و مناجات
ورنه نویسم از او صد قصه و حکایات